

## بخش اول اعتصابات بندر باتوم<sup>۱</sup>

در یکی از روزهای اواخر ماه اکتبر سال ۱۹۰۵ میلادی نشسته بر یک کشتی روسی به نام نیکلای مقدس<sup>۲</sup> به‌روی امواج دریای سیاه از قسطنطنیه<sup>۳</sup> و از طریق بندر سبستوپل<sup>۴</sup>، یالتا<sup>۵</sup>، کرچ<sup>۶</sup>، نووروسیسک<sup>۷</sup> و بندر پوتی<sup>۸</sup> عازم بندر باتوم بودم. کشتی مانند پوست‌گردو به‌روی امواج بالا و پائین می‌رفت. تعدادی از مسافران در شبه‌جزیره کریمه<sup>۹</sup> پیاده شدند. پس از توقف در بندر نووروسیسک فقط سه مسافر در قسمت درجه‌یک کشتی باقی ماند. یکی سرهنگ ایلشنکو<sup>۱۰</sup> از اهالی ونگ<sup>۱۱</sup> در نزدیکی مرز ایران بود. مسافر دیگر کنسول آکیموویچ<sup>۱۲</sup> بود که به محل مأموریت جدید خود می‌رفت. مسافر سوم من بودم که آخرین قسمت سفر دریائی خود را طی می‌کردم. ما به ندرت همدیگر را می‌دیدیم. امواج دریا بی‌اندازه قوی بودند و آدم برای رفتن به سالن کشتی باید آکروبات بازی می‌کرد. من اکثراً در کابین خود کمدر انتهای کشتی واقع شده و با هر موجی برای چند ثانیه زیر سطح آب قرار می‌گرفتم به روی تخت دراز کشیده بودم. البته ساحل در فاصله چندفرسنگی پیدا بود و ما از نزدیکی آن حرکت می‌کردیم. کوه‌های ساحلی منطقه قفقاز با جنگل‌های انبوه مشاهده می‌شد. با اینکه هنوز فصل پائیز بود قله سپیدپوش برخی از آنها زیر نور آفتاب می‌درخشید.

۱. Batum یا باتومی بندری در کرانه دریای سیاه در کشور گرجستان

۲. Sankt Nikolaus

۳. کنستانتین یکم نخستین امپراتور روم شرقی، تولد ۲۷۴، درگذشت ۳۳۷ م اولین سزاری که آئین مسیحیت را پذیرفت در سال ۳۳۰ م پایتخت خود را به‌دهکده بیزانتیوم در حاشیه تنگه‌بوسفور انتقال داد و شهر به‌نام او کنستانتینوپل نام گرفت و قسطنطنیه معرب آن است. شهر از سال ۱۹۳۰ م رسماً به استانبول تغییر نام داد.

۴. Svastopol بندری در جنوب‌غربی شبه‌جزیره کریمه در جنوب اوکراین و در کرانه دریای سیاه

۵. Jalta بندری در شبه‌جزیره کریمه در جنوب اوکراین در کرانه دریای سیاه

۶. Kertsch شهری در شبه‌جزیره کرچ در خاور شبه‌جزیره کریمه در کشور اوکراین

۷. Novorossijsk از شهرهای جنوبی روسیه در سرزمین کراسنودار در دریای سیاه

۸. Poti یکی از شهرهای بندری گرجستان در کرانه شرقی دریای سیاه

۹. Krim شبه‌جزیره‌ای در سواحل شمالی دریای سیاه در اوکراین که از نظر سیاسی خودمختار است.

۱۰. Ileschenko

۱۱. Vang روستائی متعلق به کشور آذربایجان

۱۲. Akimovitsch

کشتی در بندر سوخوم قلعه<sup>۱</sup> توقف کوتاهی کرد. چند قایق برای حمل مسافری و بارها به نزدیک کشتی آمد. یکی از قایقرانان خود را به عرشه میانی کشتی رساند و با زن جوانی مشغول صحبت شد. ناگهان زن با صدای بلند به گریه افتاد. معلوم شد همسر او در اغتشاشات سیاسی منطقه هدف گلوله قرار گرفته و کشته شده بود و او هم مانند هزاران زن دیگر بدون سرپرست مانده بود. تلاش ما برای آرام کردن او بی نتیجه بود و مجبور بودیم تا مقصد، شیون او را تحمل کنیم.

طوفان پس از بندر پوتی شدیدتر شد. هوا تیره بود و باران شدیدی می بارید. ما فقط ۳ ساعت تا مقصد فاصله داشتیم. کشتی حدود نیمه شب وارد بندر باتوم شد. نور چند فانوس در تاریکی شب برای دیدن اطراف کافی نبود. حمالی در بندر دیده نمی شد و کالسکه‌های برای حمل ما وجود نداشت. کارکنان شهرداری و مغازه داران در اعتصاب بودند. خبر اعتصابات کارکنان راه آهن نگران کننده بود. گفته شد که در ۳ روز اخیر هیچ قطاری حرکت نکرده بود. چند تن از کارگران بندر که اعتصاب شکن بودند با استفاده از تاریکی شب و انعام خوب، بارهای مرا تخلیه کرده و مرا به نزدیک ترین هتل شهر رساندند. آنها می گفتند که اگر سایرین به این کار آنها پی می بردند آنها را بدون شک تیرباران می کردند که سخن اغراق آمیزی نبود. مسافرخانه مخروبه مملو از مردان بی خانمان بود.

من عازم تهران بودم و برای انتخاب این مسیر که از میان مناطق نا آرام روسیه می گذشت هیچ دلیلی نداشتیم. روز ۲۵ اکتبر که من سفر خود را از قسطنطنیه آغاز کردم نا آرامی های قفقاز شروع نشده بود و قطارها حرکت می کردند. من دو برگه عبور روسی از آقای زینوویف<sup>۲</sup>، سفیر روسیه در دولت عثمانی که سابقاً سفیر روسیه در سوئد بود دریافت کرده بودم اما کمکی برای حل مشکل من نمی کرد. مقصد نهائی من ثبت بود. من تصمیم داشتم از راه خشکی و از طریق هندوستان به آنجا برسم. برای رسیدن به تهران سه مسیر وجود داشت. مسیر اول از باتوم، تفلیس<sup>۳</sup>، باکو و رشت گذشته به تهران می رسید. مسیر دوم از باتوم، تفلیس، ایروان<sup>۴</sup>، نخجوان<sup>۵</sup>، و تبریز عبور می کرد. مسیر سوم از ترابوزان<sup>۶</sup>، ارزروم<sup>۷</sup>، بایزید<sup>۸</sup>، خوی و تبریز می گذشت.

من مسیر اول را در سفرهای گذشته تجربه کرده و علاقه ای به تکرار آن نداشتیم. حرکت در مسیر ترابوزان که از میان کوه های آسیای صغیر عبور می کرد بنا به گفته دکتر مارتین<sup>۹</sup> در سفارت سوئد در قسطنطنیه در این فصل سال بسیار مشکل بود زیرا بارش برف، باران

۱. Sukhum Kale مرکز جمهوری خودگردان آبخاز در کشور گرجستان

۲. Zinovieff

۳. Tbilisi پایتخت گرجستان که در هزاره چهارم تا سوم پیش از میلاد مسکونی شد. برای اولین بار در سالنامه های قرن چهارم میلادی از تفلیس به عنوان "قلعه شهر" نام برده شده است.

۴. پایتخت باستانی جمهوری ارمنستان در دامنه کوه آرات و کرانه رود هرازدان از سال های پیش از میلاد که قلمرو مهمی برای ساتراپ ارمنی در امپراتوری هخامنشی بود.

۵. پایتخت جمهوری خودمختاری با همین نام در جمهوری آذربایجان در بخش جنوبی قفقاز

۶. از بنادر و شهرهای ترکیه

۸. دغوبایزید شهری در شرق ترکیه نزدیک مرز ایران که اکثریت ساکنان آن کرد زبان هستند.

۹. Martin

شدید و طغیان رودها مشکلاتی ایجاد می‌نمود. حتی سفیر ایران در قسطنطنیه آقای میرزا رضاخان که او هم سابقاً سفیر ایران در سوئد بود در مورد این مسیر به من هشدار داد. برای صرفه‌جویی در زمان، من مسیر ایروان را انتخاب کردم که تا تبریز ۵ روز راه بود و پس از دو هفته به تهران می‌رسیدم اما در عمل من در سواحل کولخیس<sup>۱</sup> این دو هفته را از دست دادم.

کشتی نیکلای مقدس روز بعد را هم در بندر به سر برد و چون بارهای کشتی به علت اعتصابات کارگران بندر تخلیه نشد به بندر اودسا<sup>۲</sup> عزیمت کرد. این سرنوشت تمامی کشتی‌های بندر پوتی بود و خسارات ناشی از آن سر به میلیون‌ها روبل می‌زد.

شب را در این هتل مخروبه به نام ورسال<sup>۳</sup> به صبح رساندم. این خطر برای کارکنان مسافرخانه و حتی مسافریین وجود داشت که آنها هم اعتصاب‌شکن قلمداد شوند. روز بعد من به هتل فرانسیا<sup>۴</sup> که هتل بهتری بود نقل مکان کردم. هتل تعطیل بود و تمامی کارکنان آن در اعتصاب بودند. فقط صاحب هتل و دو پسر او انجام وظیفه می‌کردند. اطاقی در اختیار من قرار گرفت اما از خدمات خبری نبود. خوردنی فقط نان و شراب بود که در انبار هتل یافت می‌شد. حتی با پرداخت پول بیشتر هم غذا و خدمات در کار نبود. به گفته صاحب هتل حتی روشن کردن اجاق ممنوع بود. سماور فقط صبح‌ها و عصرها می‌جوشید. آب برای شستشو وجود نداشت. آب فروشان که معمولاً به تعداد زیاد در شهرهای شرقی دیده می‌شوند در حال اعتصاب بودند. من مجبور شدم دست و روی خود را با آب معدنی بشویم. اگرچه در کنار دریا بودیم اما از نظر آب در شرایط کویری به سر می‌بردیم.

یک خان گروسینی<sup>۵</sup> در هتل اقامت داشت و همان شب اول با هم دوست و هم غذا شدیم. او یکی از سران شورش بود و به من قول شرف داد مرا از میان سرزمین جنگلی گروسین عبور داده و به تفلیس برساند. من پس از مشورت با دوستان روسی خود پیشنهاد او را نپذیرفتم. آنها به من گفتند که اگر با او همراه می‌شدم در نیمه‌های راه مرا لخت می‌کرد. در این شرایط تنها کاری که از دست من ساخته بود صبر، بردباری و انتظار بود. روز اول اقامت خود در باتوم متوجه شدم که این یک اعتصاب معمولی نبود و جنبش سیاسی بسیار خطرناکی در حال تکوین بود. خیابان‌های سنگفرش شهر که از میان خانه‌های زشت و یک‌نواخت عبور می‌کردند، مانند گورستان سوت و کور بودند. تمامی مغازه‌ها و حجره‌ها بسته بود. یک مغازمدار گروسینی که از درب پشتی مغازه خریدوفروش می‌کرد توسط نامه از طرف سران جنبش تهدید به مرگ شده بود و قرار بود روز بعد ترور شود. اعتصابیون با این تهدیدها همه را به وحشت انداخته بودند. به جز زنان و مردان بی‌خانمان، مسافریین و جاسوسان کسی در خیابان‌ها دیده نمی‌شد. تجمع و گردهم‌آیی به طور کل ممنوع بود. تعدادی کارگران اعتصابی در گروه‌های کوچک در شهر پراکنده بودند. از فروشندگان دوره گرد که در شهرهای شرقی به وفور یافت می‌شود و کالای خود و قیمت آن را فریاد می‌زنند خبری نبود. چشم آدم بی‌اختیار و بدون نتیجه به دنبال یک اسب یا یک الاغ با بار

۱. Kolchi منطقه‌ای باستانی در غرب قفقاز در کشور گرجستان

۲. Odessa .۳ .۴ Frantsia

۵. Grosin منطقه‌ای در غرب قفقاز شمالی در گرجستان

محصولات کشاورزی می‌گشت. اگر کالسه‌های دیده می‌شد سورچی آن سربازی بود که تفنگی به دوش داشت و افسری را به مقصد می‌رساند. اگر صدای برخورد سم‌اسبی با سنگ‌فرش خیابان به گوش می‌رسید قزاقی سر تا پا مسلح بود. سربازان از ساختمان‌های دولتی نگهبانی می‌کردند. در داخل و خارج بانک‌ها سربازان مسلحی ایستاده بود. هنگامیکه از خان گروسینی سؤال کردم چرا درب و پنجره هتل تخته‌کوب شده در پاسخ گفت آدم باید از خود و دارائیش به خوبی مواظبت کند و گر نه کشته می‌شود. حتی در اطراف هتل هم چند سرباز ایستاده بود اما به سؤالات من پاسخ ندادند.

پس‌ران خردسال ۱۰ تا ۱۲ ساله در خیابان‌ها پرسه می‌زدند. آنها در ظاهر بازی می‌کردند اما در واقع جاسوسان کمیته اعتصاب بوده و گزارش اشخاص خاصی را به کمیته می‌دادند. حتی کنسولگری کشورهای خارجی هم تعطیل بود و مراجعین را از درب پشتی قبول می‌کردند. لاقل هنگام مراجعه من به دو کنسولگری شرایط اینچنین بود. من به کنسولگری سوئد مراجعه کردم. به من گفته شد که سرکنسول به تفلیس سفر کرده بود تا محل گاز گرفتگی سگ ولگردی را معالجه کند. وضع کنسولگری شدیداً به هم ریخته بود. در شرکت نفت نوبل کارکنان هر لحظه منتظر بودند مشعلی به داخل دفتر کار آنها انداخته شود زیرا آنها به اماکن دولتی نفت می‌فروختند.

هیچ فروشنده‌ای جرأت رفتن به سر کار خود را نداشت زیرا بچه‌های جاسوس بلافاصله به کمیته خبر می‌دادند. در این صورت اعتصابیون شیشه‌های مغازه او را شکسته و خود او را کتک مفصلی می‌زدند. آنها گاهی نامه‌هایی دریافت می‌کردند که در آنها نوشته شده بود "اگر می‌خواهی زنده بمانی باید فلان قدر پول به ما بدهی". مراجعه به بانک کار خطرناکی بود و اعتصابیون پس از خروج اشخاص از بانک‌ها آنها را لخت می‌کردند. البته من از بانک تجارتی تفلیس مقداری پول برداشت کرده و خوشبختانه سالم به هتل رسیدم. گذشته از نکات سیاسی، کارگران راه‌آهن درخواست اضافه حقوق از ۲۵ به ۳۵ روبل را هم داشتند. آنها از نارضایتی‌های اهالی استفاده کرده و در تجمعات محرمانه سخنرانی‌های انقلابی انجام می‌دادند. درخواست آنها خلع تزار<sup>۱</sup> و انتخاب آقای ویت<sup>۲</sup> به ریاست جمهوری روسیه بود. قدرت باید به مردم منتقل می‌شد و تمام دارائی‌های کشور به صورت عادلانه بین اهالی قسمت می‌گشت. فقرا باید زمین‌های کشاورزی و غذا داشته باشند. قدرت مطلقه سلطنتی و استفاده ارزان از نیروی کار کارگران که آنها را مانند برده‌هایی کرده بود باید لغو می‌شد. شنوندگان با شنیدن چنین سخنانی هورا می‌کشیدند. مردم امیدوار بودند در آینده نزدیک وضعیت اقتصادی آنها بهبود یابد. در اینگونه تجمعات احساس می‌شد که یکی از رهبران تروریست‌ها شرکت داشت و باعث رعب و وحشت سایرین می‌شد. همه به‌همدیگر مشکوک بودند. به نظر می‌رسید مردم شهر در انتظار حادثه خوش‌آیندی بودند. حادثه‌ای که در مدت کوتاهی تمامی ناعدالتی‌های گذشته را از بین می‌برد. در چهره اهالی قفقاز با

۱. نیکلای الکساندروویچ رومانوف یا نیکلای دوم، تولد ۱۸ مه ۱۸۶۸، مرگ ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۸ م، واپسین تزار روسیه که پادشاه لهستان و گراند دوک فنلاند هم بود. فرمانروایی او با انقلاب ۱۹۱۷ م روسیه به پایان رسید و چندی بعد او و خانواده‌اش به دست بلشویک‌ها اعدام شدند.
۲. Witte سرگی ویت، تولد ۲۹ ژوئن ۱۸۴۹، درگذشت ۱۳ مارس ۱۹۱۵ م، وزیر دارائی و نخست‌وزیر تزار نیکلای دوم که در صنعتی شدن روسیه نقش به‌سزائی داشت.

لباس‌های محلی و دو قطار فشنگ بر سینه احساس رضایت خوانده می‌شد. آنها از اینکه مأموران روسی با مشکلات فراوانی دست به گریبان بودند احساس خوشنودی می‌کردند. آنها در انتظار زوال قدرت مطلقه روس‌ها بر منطقه قفقاز بوده و آرزو داشتند مجدداً رهبری مانند شامیل<sup>۱</sup> را تجربه کنند.

به دستور والی منطقه، رفت و آمد در شهرها پس از ساعت ۶ بعدازظهر ممنوع بود و خیابان‌ها تاریک می‌شدند. اگرچه هیچ غیرنظامی حق حمل اسلحه گرم را نداشت اما خطر آن وجود داشت که اشخاص هدف گلوله قرار گیرند. اگر سربازان اسلحه‌ای در دست اعتصاب‌کنندگان می‌دیدند بلافاصله آن را ضبط می‌کردند. به این ترتیب تعداد زیادی اسلحه توسط قزاق‌ها از مردم گرفته شده بود. روز ۳۱ اکتبر ۸ قتل در باتوم اتفاق افتاد که ۵ سرباز و یک ژاندارم جزو کشته‌شدگان بودند. ۱۵ نفر هم زخمی شدند. گلوله‌ای به پیشانی رئیس پلیس منطقه اصابت کرد اما او به خاطر سایه‌بان کلاهش از این حادثه جان سالم به در برد. او خود را از اسب به زیر انداخت و خود را به مرده‌گی زد و گرنه او هدف اصابت چند گلوله دیگر قرار می‌گرفت. در درگیری دیگری هنگام ظهر ۳ نفر از مهاجمان جان خود را از دست داده و تعدادی زخمی شدند. آدم پس از چند روز به این هرج و مرج عادت می‌کرد اما صدای شلیک گلوله هنگام شب، استراحت را از مسافر می‌گرفت.

عصر آن روز در بازار ترک‌ها اتفاقات ناگواری افتاد. صدها قزاق زیر پنجره اطاق من سوارکاری می‌کردند. صدای گلوله یکی پس از دیگری به گوش می‌رسید اما خوشبختانه اکثراً تیر هوایی بود و به جز چند نفر زخمی کسی کشته نشد. آنگاه سر و صدا خاموش شد ولی نیمه‌های شب صدای شلیک گلوله توپ پنجره اطاق مرا لرزاند. این هشدار سربازان روس بود که اگر ناآرامی‌ها ادامه می‌یافت چنین خطری در انتظار اهالی بود. نورافکن‌های کشتی‌های جنگی خیابان‌های نزدیک بندر را مانند روز روشن می‌کردند. مناره‌های مساجد ترک‌ها در زیر نور کاملاً پیدا بود. صدای سوت سربازان به پست‌های نگهبانی مجاور سرایت کرده و تا خارج از شهر ادامه می‌یافت. این علائم نگهبانان بود که مخالفین و همدیگر را از بیدار بودن خود آگاه می‌کردند. صدای تیری از زیر پنجره من به گوش رسید. آنگاه صدای سم اسبان که رفته‌رفته ضعیف‌تر می‌شد سکوت را شکست. بالاخره وضعیت آرام شد و سکوت، شهر را فرا گرفت. آیا کسی هدف گلوله قرار گرفته بود؟

یک ترک اهل ترابوزان روز اول نوامبر وارد شهر شد و از بازار ترک‌ها دیدن کرد. چند قزاق سوارکار به او فرمان ایست دادند. او که به زبان روسی آشنائی نداشت، تصور کرد سرباز فرمان می‌دهد منطقه را ترک کند و به سرعت قدم‌های خود اضافه کرد. فرمان ایست دوم و سوم هم به گوش رسید اما او توقف نکرد. مطابق قانون روسیه اگر شخصی پس از ایست سوم توقف نکند سرباز حق تیر دارد. مرد ترک با ۲ گلوله کف خیابان افتاد. من در مدت اقامت خود در باتوم در خدمت سرهنگ و سرکنسول روزهای خوبی را سپری کردم. گاهی از روی کنجکاوی پس از ساعت ۶ در تاریکی شهر قدم می‌زدیم. همراه بودن با یک سرهنگ ارتش روسیه در لباس فرم ما را از خطرات مصون می‌کرد.

۱. Schamil شیخ شامیل داغستانی، تولد ۱۷۹۷، درگذشت ۱۸۷۱ م، رهبر سیاسی، نظامی و مذهبی جنبش ضد حکومت تزاری روسیه در داغستان و قفقاز، که پس از مراسم حج در مدینه درگذشت.

غروب روز اول نوامبر بیش از سایر شب‌ها در خیابان بودیم. به روی نیمکتی در خیابان ساحلی نشستیم. دریا آرام و مرز بین ماسه‌های ساحل و شن‌های دریا کاملاً مشخص بود. چند کودک در ساحل بازی می‌کردند. وجود نخل‌ها بلوار را شبیه شهرهای جنوبی کرده بود. هوا هم مانند آب دریا خوب و پاک بود. هلال ماه تازه بالا آمده و اندکی تاریکی شب را می‌شکست. چند ستاره در آسمان پیدا بود. در افق سمت ترابوزان در سمت غرب، اشعه‌های سرخ خورشید در حال غروب، به روی آب دریای سیاه انعاس زیبایی داشت. آرامش و سکوت همه جا را فرا گرفته بود. قایق بزرگی به سمت ترابوزان در حرکت بود. سایه آن به روی دریا منظره زیبایی ایجاد کرده و ما را برای لحظه‌ای از درگیری‌های شهر دور کرد. شبح قلل کوه‌های قفقاز که تعدادی از آنها سپیدپوش بودند در دورست دیده می‌شد. در مجموع محیط حالت رؤیایی داشت. کوه‌های شمال غرب کم‌ارتفاع‌تر بودند. سطح دریا مانند آینه روشن بود و کوه‌ها مانند اشباح بر بالای آن سایه‌افکنده بودند. سکوت مرگباری بر شهر حاکم بود. این شهر پر آشوب و پر حادثه امشب آرامش خاصی داشت. من روز بعد در یک مراسم خاکسپاری نظامی شرکت کردم. یک مأمور پلیس در حال انجام وظیفه مورد اصابت گلوله‌ای قرار گرفته و کشته شده بود. دود عود در طول مراسم سالن کوچک کلیسا را پر کرده و از درب آن خارج می‌شد. تابوت نقره‌ای بدون یک شاخه گل در میان شمع‌هایی قرار داشت. کشیشی با ریش بلند مراسم را انجام داده و دسته کری با صدای بم آواز می‌خواند. بالاخره مراسم به پایان رسید و جسد این مأمور دولت از میان خیابان‌های خلوت شهر راهی گورستان شد. یک کشیش با صلیب بزرگی پیشاپیش دسته حرکت می‌کرد. پس از او فردی تاج گلی حمل می‌نمود. سپس یک کشیش دیگر صلیب کوچکتري در دست داشت و پشت‌سر او تابوت به دوش افسران حمل می‌شد. والی شهر و ژنرال فن‌پرکو<sup>۱</sup> در کنار فامیل و دوستان متوفی پشت سر تابوت بودند. سپس یک واحد نظامی گروه را مشایعت می‌نمود. دسته موزیک، مارش غم‌انگیز مراسم تدفین روسی را که بسیار یک‌نواخت و ناراحت‌کننده بوده و آدم را متأثر می‌نمود اجرا می‌کرد. در انتهای صف گروهی قزاق سوارکار در حرکت بودند. آنگاه مردم عادی جنازه را همراهی می‌کردند. اما این مرد که بود؟ آیا این اتفاق به خاطر تسویه حساب شخصی بود؟ اما نه! او به خاطر ادامه یک سیستم سیاسی کهنه هدف گلوله قرار گرفته بود. این سیستم هم مانند این مرد در حال حرکت به سوی گورستان بود.

به زودی تابوت به دوستان متوفی واگذار شد. والی و رئیس دفتر او سوار کالسکه‌ای که در گوشه خیابان متوقف بود شده و به سرعت محوطه را ترک کردند تا تیراندازان ماهر موفق به ترور آنها نشوند. دسته عزاداران به آهستگی پیش می‌رفت و صدای مارش عزا از دور به گوش می‌رسید. گروه نظامی با اونیفورم سفید هم به همراهی خود پایان داد. ژنرال فن‌پرکو مرد بسیار دوست‌داشتنی و آرامی بود. همسر مهربان او و دخترانش دائماً نگران او بوده و او را حتی سر کار هم تحت نظر داشتند. او از جمله فرماندهانی بود که بیش از هر شخص دیگری در خطر ترور قرار داشت. مسلماً در چنین شرایطی افسران عالی‌رتبه بیش از سایرین در خطر می‌باشند.

روز سوم نوامبر دریچه کوچکی رو به آرامش گشوده شد. من به صدای حرکت کالسکه‌ها و گاری‌هایی که با گاو میش به روی سنگفرش خیابان حرکت می‌کردند از خواب بیدار شدم. فروشندگان و آب‌فروشان فعال بودند. حمال‌ها بارها و به ویژه فرش‌هایی را به دوش خود حمل می‌کردند. تاتارها و گروسینی‌های دوره گرد انگور، هندوانه و سایر مواد خوراکی فروخته و نرخ آن را فریاد می‌زدند. به تعداد گدایان اضافه شده بود. مردم که از شرایط چند روز اخیر ناخشنود بودند راضی و خوشحال به نظر می‌رسیدند. سالن رستوران هتل پر از مشتری بود. عده‌ای در خارج از رستوران در زیر سایه‌بان نشسته و با احساس رضایت از آرامش نسبی لذت می‌بردند. به نظر آنها این آرامش حتی از یک کارناوال هم جالب‌تر بود. امروز سالروز تولد تزار بود و در سرتاسر کشور مراسم جشن و شادمانی برگزار می‌شد. روز بعد یکی از مهمترین اعیاد مذهبی و روز پس از آن یکشنبه بود و مردم پس از ۶ روز اعتصاب، سه روز تعطیلی داشتند. تعداد زیادی از مغازه‌ها باز بوده و آدم هر آنچه احتیاج داشت را می‌توانست تهیه کند. در تمامی شهر پرچم روسیه در اهتزاز بود. دسته‌های نظامی با پرچم‌های فراوان در شهر دیده می‌شدند. متأسفانه کارکنان راه‌آهن هنوز در اعتصاب بوده و مشخص نبود کی آغاز به کار خواهند کرد. حالا آزادانه و بدون ترس در شهر قدم زده و از طرز زندگی اهالی این قسمت از قفقاز دیدن می‌کردم. در بین اهالی، مردم گروسین<sup>۱</sup> با هیکل‌های چهار شانه، کمر باریک و لباس‌های زیبا گوی سبقت را از سایرین ربوده و ظاهر مردانه خود را به نمایش گذاشته بودند. نشستن و استنشام بوی گیاهان در پارک الکساندرسکی<sup>۲</sup> در کنار بندر که برگ سبز درختان در زمینه آبی آسمان زیبا می‌نمود بیش از اندازه فرحبخش بود.

اما مهمترین مشکل من رسیدن به تفلیس بود. هرچه انتظار می‌کشیدم از آغاز به کار راه آهن خبری نبود. نظامیان از تأسیسات آن نگهبانی می‌کردند. اعتصابیون پل روی رودخانه ریون<sup>۳</sup> را منفجر کرده و خط آهن را در چند نقطه منهدم کرده بودند. گروه‌های مختلفی از باتوم و تفلیس سعی در ترمیم آن داشتند اما تا کار بازسازی در نقطه‌های پایان می‌یافت در قسمت دیگری خرابکاری می‌شد. گروه نظامی بزرگی از کوتایسی<sup>۴</sup> عازم پوتی شد اما قطار آنها پیش از رسیدن به ایستگاه اول از خط خارج گشت. در این حادثه ۲۳ نفر جان خود را از دست دادند. خط آهن سر جای خود بود و به نظر سالم می‌رسید اما پیچ و مهره آن را باز کرده بودند. لوکوموتیو و چند واگن اول به سلامت از روی آن گذشته بود اما واگن‌های آخر قطار از خط خارج شده و تلفات شدید و خسارات فراوانی به‌بار آورده بود. با توجه به این شرایط سفر ما تا تفلیس به زودی میسر نخواهد بود اما ما مصمم بودیم به هر طریق خود را به تفلیس برسانیم. هر روز خبر می‌رسید که گروهی از مهندسين با حمله مهاجمین روبرو شده بودند و درگیری‌های شدیدی رخ داده بود. مسلماً چند قطار اول را نظامیان همراهی خواهند کرد. گفته می‌شد ۵ هزار سرباز از تفلیس برای حفاظت از

۱. Imeretin منطقه‌ای در گرجستان در ساحل رود ریون که پایتخت آن کوتایسی نام دارد.

۲. Alexanderskij sad

۳. Rion رودی در غرب گرجستان که از کوه‌های منطقه راشا سرچشمه گرفته و به دریای سیاه می‌ریزد. شهر کوتایسی و منطقه‌ایستانی کلخیس در سواحل آن واقع شده‌اند. یونانیان باستان آن را فاسیس می‌خواندند.

۴. Kutaisi دومین شهر بزرگ گرجستان و مرکز ایالت ایمرتین

راه آهن اعزام شده بود.

عصر روز ۴ نوامبر من مجدداً به دیدار والی رفتم. به من گفته شد که به احتمال زیاد در ۳ روز آینده یک قطار به مقصد تفلیس حرکت خواهد کرد اما با توجه به خرابکاری‌ها باید در چند نقطه قطار تعویض می‌کردیم زیرا چند پل در طول مسیر منهدم شده بود. والی در مکالمه تلفنی با رئیس گروه مهندسی با خبر شد فاصله بین پوتی تا کوتایسی بازسازی شده و به احتمال زیاد از کوتایسی تا تفلیس هم شرایط سفر مهیا بود.



من بلافاصله تصمیم گرفتم با کشتی کوچکی که همان شب از اودیسه حرکت می‌کرد خود را به بندر پوتی برسانم. والی در کمال احترام برگه عبوری به من داد. او دستور داده بود در یک قطار نظامی که از پوتی به مقصد کوتایسی حرکت می‌کرد یک صندلی به من داده شود. سریعاً دو همراه روس خود را پیدا کردم. ما زمان بسیار کوتاهی داشتیم تا اسباب خود را جمع کرده، پول هتل را پرداخت نموده و پیش از حرکت کشتی خود را به بندر برسانیم.